

زندگی واقعی  
ویننی خرسه



(— داستان یک —  
بچه خرس شجاع  
در جنگ جهانی اول)

| لیندزی متیک و جاش گرین هات — فرزانه مختاری |



یک شب که روی تخت کول<sup>۱</sup> نشسته بودم، ازش پرسیدم: «می‌خواهی داستان خرست رو بشنوی؟» از وقت خوابش خیلی گذشته بود ولی آخر هفته بود. کول خرس پولیشی قدیمی‌اش را توی بغلش گرفته بود؛ عروسکی شل‌وول و رنگ‌ورو رفته که خزش ساییده شده بود و مثل مخمل صاف شده بود، از یکی از چشم‌هایش هم فقط چند تکه نخ آویزان باقی مانده بود. کول چینی به دماغش انداخت و گفت: «می‌شه یه قصه‌ی دیگه بگی که نشنیده باشم؟» معلوم بود که نمی‌خواهد من را ناراحت کند. به دیوار پشت تختش تکیه دادم. «شاید باید داستان واقعی رو برات تعریف کنم.»

«داستان واقعی رو می‌دونم. داستان پدرِ پدرِ بزرگم و وینی‌خرسه‌ی<sup>۲</sup> واقعی رو یه میلیون بار برام تعریف کردی.»  
گفتم: «تا حالا همه‌ش رو برات تعریف نکردم.»  
به نظر نمی‌رسید که کول قانع شده باشد. «چرا؟»

1- Cole

2- Winnie